佞谈之主的夫人

ฮูหยินแห่งบุรุษในตำนาน

1

เขียน Yun Ya
แปล FEI FEI
วาด Sabaek

THE LEGENDARY MASTER’s WIFE

همسر استاد افسانه ای

مترجم و ویراستار:BLUELOTUSE

نویسنده: yin ya

لطفا این ترجمه را کپی و نشر ندهید.

چپترهای دیگر این رمان را از سایت مای انیمه دریافت کنید.

سایت:**Myanimes.ir**

چنل تلگرام:**@myanimes**

چپتر هفدهم: اولین بار مورد توجه همه

یوشیائومو از آن نگاه‌های خیره احساس خجالت کرد. بعد از کمی تردید او پرسید:"اشکالی پیش اومده؟"

ناگهان، همه دوباره به خودشان آمدند، به‌غیراز برادر بزرگ وو، بقیه اخمی کردند. حالت نسبتاً ناخوانا برادر بزرگ وو بالاخره لبخند محوی نشان داد و با نگاه به او سرش را تکان داد: " مشکلی پیش نیومده، تو خیلی خوب انجامش دادی. تو در اولین دفعه توانستی با موفقیت نیروی روحت را تقسیم کنی، مثل برادر ارشد که این کار را در زمان خود انجام داد."

این‌یک تعریف واضح بود. بقیه شاگردان ناگهان شوکه شدند. برادر بزرگ وو درحقیقت او را با برادر ارشد مقایسه کرده بود؛ و این به‌وضوح این معنی را میدهد که توانایی کنترل روح او کاملاً خارق‌العاده است. سپس بافکر اینکه پس از چندین تلاش چطور موفق نشده بودند صورتشان درهم رفت. استعداد ذاتی آنها تقریباً مانند یوشیائومو بود. به‌غیراز یک نفر که هاله زرد داشت و از همه پایین‌تر بود، بقیه هاله سبز داشتند؛ اما الآن آنها توسط جوانترین شاگرد مقایسه شده بودند و این چیزی بود که آنها ازش متنفر بودند و باعث شد که ناگهان احساس ناراحتی کنند.

یوشیائومو خیلی به این چیزها فکر نمیکرد. بعد از تحسین شدن توسط برادر بزرگ وو، او با خجالت لبخند کوچکی زد. یوشیائومو واقعا نمیخواست که

تو چشم باشد؛ اما باید از کجا میدانست که در اولین تلاشش موفق میشود؟ اگر میدانست اینطوری میشود چندباری خودش را به شکست خوردن میزد تا از این اتفاق دوری کند. درحقیقت او میدانست که آن چهار شاگرد دیگر از او خوششان نمی‌آید؛ اما او حوصله دردسر را نداشت، برای همین همیشه خودش را به کوچه علی چپ میزد. حالا که از آنها جلو زده بود، به نظر می‌آمد که آنها عصبانی بودند!

بااینکه موفق شده بود اما برادر بزرگ وو به او اجازه نداد چیز دیگری تمرین کند. پس از تحسینش، او به بقیه اجازه داد که به تمرینشان ادامه دهند. یوشیائومو هم نمیخواست زیاد تو چشم باشد، برای همین هم او به تمرین تقسیم روح ادامه داد. ولی انجام کار تکراری باعث میشود آن کار کسل‌کننده شود برای همین یک سؤال به ذهن یوشیائومو رسید. میشه نیروی روح را چهار قسمت کرد؟ بافکر کردن به این، یوشیائومو یواشکی به بقیه شاگردان نگاه کرد. آنها کاملاً در کارشان غرق‌شده بودند. برادر وو هم حواسش نبود اما یوشیائومو هنوز هم باید حواسش را جمع میکرد. او جرات نمیکرد این کار را جلوی چشم همه انجام دهد اما اگر این کار را درون دیگ انجام میداد مشکلی پیش نمی‌آمد. او یوشیائومو با دقت دور و برش را نگاه کرد و زمانیکه مطمئن شد کسی حواسش نیست کارش را شروع کرد.

در ابتدا؛ او نیروی روحش را به سه قسمت تقسیم کرد. سپس آنها را به درون دیگ هدایت کرد و وقتی‌که آنها به پایین دیگ رسیدند. بی‌سروصدا او هرکدام

را به سه قسمت دیگر تقسیم کرد و اجازه داد در دیگ به جریان بیفتند. از این سمت به آن سمت و از این دهانه دیگ به آن دهانه دیگ حتی به حدی که با آنها یک گره هم درست کرد.[1] یوشیائومو برای اینکه خودش را به چالش بکشد تصمیم گرفت آنها را مانند پاپیون گره بزند.

درست زمانیکه او داشت برای خودش هرجور که میخواست بازی میکرد. بقیه شاگردان بالاخره موفق شده بودند. وقتی یوشیائومو به آنها نگاه کرد، آنها به نظر خسته می‌آمدند و به‌شدت عرق کرده بودند. همچنین آنها بی‌حال به نظر میرسیدند انگار بیش‌ازحد از انرژیشان استفاده کرده بودند تاجاییکه نزدیک بود غش کنند. برادر بزرگ وو اجازه نداد آنها بیشتر از این تلاش کنند و دستور داد که کارشان را متوقف و استراحت کنند.

یوشیائومو بی‌سروصدا نگاهش را پس گرفت؛ و به نیروی روح پاپیونیش درون دیگ نگاه کرد، او ناگهان احساس خجالت میکند. او واقعا منظورش این نبود که خیلی خاص است. او نمیفهمید چرا آن چهار شاگرد دیگر فقط برای تقسیم نیروی روح اینقدر جانشان درآمده است درحالی‌که خودش پرانرژی است.

برای اینکه به نظر نیاید او آدمی مغرور بااراده قوی است، یوشیائومو نیروی روحش را فراخواند و سپس مانند بقیه روی زمین نشست. به‌طور غیرمنتظره برادر چن که کنار او بود باخشم صدایی از خود درمی‌آورد.[2] یوشیائومو با تعجب به او نگاه

---

[1] عاقبت بیکاری

[2] صداش*پوووف*

کرد و شعله‌های خشم را در چشمان برادر چن دید. بااینکه خیلی مشخص نبود اما میشد آن را دید. برای چی اینطوری است؟

او نمیدانست که یوشیائومو هم نمیخواست خیلی تو چشم باشد؛ اما هرکسی که چشم داشت میتوانست ببیند که او ذره‌ای خسته نشده است؛ اما او هنوز هم با آن‌ها روی زمین نشسته است، انگار داشت آن‌ها را مسخره میکرد. چطور میشود که آنها خشمگن نباشند! یوشائومو داشت تو دلش گریه میکرد. او واقعاً نمیدانست چی کارکرده که آنها را خشمگین کرده است.

در این لحظه برادر بزرگ وو که بیرون رفته بود برگشت. او مستقیم با چیزی در دستش به سمت یوشیائومو رفت.

"اینا گیاهان جادویی سطح یک هستن. تو الان میتونی فرایند تقطیر آنها را شروع کنی."

با گفتن این او گیاهان جادویی را روی میز چوبی قرارداد. روی‌هم شش نوع گیاه جادویی وجود داشت که هر نوع بیست ساقه داشت. به‌غیراز او بقیه شاگردان هم سهم خود را دریافت میکردند ولی آنها فقط سه نوع را دریافت میکردند. به‌خوبی میشد تصور کرد که آن چهار شاگرد دیگر یکبار دیگر به او حسادت میکنند. یوشیائومو سرش را برگرداند تا بی‌سروصدا اشک بریزد.

برادر بزرگ وو داری سعی میکنی من بیشتر مورد نفرت قرار بگیرم؟

امیدوارم از این رمان لذت برده باشید.

لطفاً این ترجمه را حتی با ذکر منبع کپی و نشر ندهید.

سایت:**Myanimes.ir**

چنل تلگرام:**@myanimes**

Protect pdf from copying with Online-PDF-No-Copy.com